

آقای واعظ زاده در مصاحبه خود گفته :

آیت الله بروجردي اصرار داشت که ما باید حدیث ثقلین را معیار قرار بدهیم ، نه احادیث مربوط به خلافت را . ما در مسئله خلافت با اهل سنت اختلاف داشته ایم ، اما الان که خلافتی در بین نیست که بر سر آن دعوا کنیم ، آن بعد ولایت که به کار امروز ما می آید ، حجیت و به تعبیر ایشان ، مرجعیت علمی اهل بیت است ایشان در مقدمه جامع الاحادیث بابی را با عنوان « **باب في حجية فتوي الأئمة** » نوشته است . ایشان می فرمودند که پیغمبر اینها را باب احکام قرار داده و قولشان را در اختلاف فقهی حجت دانسته است . ایشان همیشه بر مسئله مرجعیت فقهی اهل بیت تاکید می کرد .

مجله هفت آسمان شماره ۹ صفحه ۱۸

در رابطه با حرف بی اساس و سراپا افتراء آقای واعظ زاده توجه خوانندگان گرامی به پاسخ حضرت آیت الله سبحانی جلب می کنم :

شکی نیست که اهل بیت پیامبر گرامی ( ص ) به حکم « حدیث ثقلین » ، باب احکام و مرجع علمی مسلمانان جهان می باشند و سینه آنان مخزن علوم نبوی می باشد و در پرتو الهامها و تربیت های غیبی ، حافظ و نگهبان اصول و فروع اسلام هستند ، ولی سخن اینجاست که آیا مقام و موقعیت آنان در همین مرجعیت علمی خلاصه می شود ، یا مرجعیت علمی ، یکی از شئون آنهاست .

در مقاله « چشم انداز تقریب » ، تقریبا و تلویحا اصرار بر این است که باید از ائمه اهل بیت ، اصول و فروع را آموخت ، و آنان را به عنوان مرجع احکام و معارف شناخت ، زیرا آنان « امام » بودند ، نه « خلیفه » ، و خلافت اسلامی و حکومت از آن دیگران بود و آیت الله بروجردي نیز همین نظر را داشت . اکنون به بررسی این نظریه می پردازیم :

۱ . در آن مقاله که چکیده مصاحبه است ، تصریح شده که خلافت و حکومت یکی از ضروریات اسلام است و کسانی که وجود حکومت را در اسلام انکار می کنند ، خطرناکتر از کسانی هستند که خلافت بلا فصل علی ( ع ) را منکر می باشند ، زیرا وجود دولت و احکام سیاسی یکی از واضحات اسلام است . چگونه می توان گفت که در اسلام ، حکومتی وجود ندارد؟! اکنون سؤال می شود : هرگاه اساس خلافت اسلامی را تنصیص الهی تشکیل نمی دهد ، و علی و فرزندان او ، وظیفه ای جز بیان احکام نداشتند ، پس چرا این اصل ضروری ، در قرآن ، حدیث و سیره پیامبر ، مسکوت و خاموش مانده و درباره شیوه حکومت اسلامی و دیگر ویژگیهای آن سخنی گفته نشده است؟ هرگاه درباره خلافت اسلامی ، شیوه تنصیص را انکار ورزیم و تمام نصوص بر خلافت را از حدیث « یوم الدار » ، « منزلت » و « غدیر » بر مرجعیت علی ( ع ) حمل نماییم ، در این صورت ، شیوه حکومت اسلامی که از نظر اهمیت در نظر ایشان در کنار اصول سه گانه است ، باید به صورت « گزینشی » و انتخابی باشد ، پس چرا درباره خصوصیات این اصل ضروری به این شیوه ، حتی يك حدیث ، چه رسد به آیه ، وارد نشده است ، و مخالفان در مقام استدلال - فقط - به اجماع مهاجر و انصار تکیه می نمایند!؟

۲ . اگر صلاحیت ائمه اهل بیت در مساله گویی و بیان احکام خلاصه می شود ، پس این تاریخ پرهیاهوی تشیع را که از

دوران سقیفه تا امروز که ناظر به خلافت آنها است ، چگونه می توان توجیه نمود و چرا ائمه اهل بیت آنان را از چنین اندیشه هایی منع نکردند . تا از این طریق حافظ و نگهبان خون هزاران شیعه شوند؟

۳ . اگر آنان مقام و موقعیتی جز بیان احکام و اصول و فروع نداشته اند ، پس این سؤال پیش می آید که چرا پیوسته مورد خشم خلفا و زمامداران قرار داشتند و همه آنان یا جام شهادت نوشیدند و یا حداقل زندانی و تبعیدی گشتند . هرگاه مقام و موقعیت امام صادق (ع) همین بود و بس ، و فرقی با مالک بن انس نداشت ، چرا یکی مورد تکریم عباسیان بود که به هنگام ورود به مسجد نبوی دامن های گسترده او را ماموران خلیفه به دست می گرفتند ، ( ۲ ) ولی امام صادق (ع) به کوفه و حیره تبعید می گشت.

۴ . اگر مناصب ائمه اهل بیت به آنچه که در آن مصاحبه آمده است محدود می باشد ، طبعا باید آخرین حلقه از آنان نیز وظیفه ای جز بیان احکام نداشته باشد . در این صورت ، قیام حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نیز چه معنا خواهد داشت؟ آیا موضوع «بملا الله به الارض قسطا و عدلا» با مساله گویی و سخنرانی عملی می گردد؟ حکومت جهانی حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - چیزی نیست که تنها مورد پذیرش شیعیان باشد ، بلکه مسلمانان جهان بر این اصل اتفاق نظر دارند ، و صحاح و مسانید اهل سنت از احادیث حضرت مهدی (ع) موج می زند و جهان در انتظار چنین حاکم دادگری است ، ولی لازمه سخن ایشان این است که او نیز پیرو نیاکان خود ، فقط باب علم و احکام می باشد.

۵ . حدیث غدیر و گردآوری مسلمانان را در هوای گرم ، و معرفی امیرمؤمنان را با جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» ، آن هم پس از جمله «الست اولی بکم من انفسکم» ، چگونه می توان تفسیر کرد؟ چرا از اولویت پیامبر و علی (ع) نسبت به آنان سخن به میان آمده است؟ اگر واقعا هدف بیان مرجعیت بود ، باید پیامبر (ص) بگوید : «ایها الناس ان علیا و اولاده مراجع الدین فی الاحکام والعقائد والفروع والاصول» و یا هر جمله ای که بیانگر آن می باشد ، نه اینکه پس از دعوت مردم به توحید و نبوت و معاد ، ولایت علی را مطرح کند . از روز نخست ، ادبا ، شعرا و نویسندگان منصف جز خلافت بلافصل ، مطلب دیگری از این حدیث تلقی نکردند . فقط عده کمی برای حفظ مذهب به تاویل آن پرداخته اند . حتی خود مصاحبه کننده محترم در «کنگره شناخت شیعه» در ترکیه با جمله «الست اولی بکم من انفسکم» بر تفسیر مولی به معنی «مولی» استدلال می کرد . حالا چه شد که پس از اندی ، اندیشه جدیدی رخ داده است؟ خدا می داند! آقای دکتر رمضان بوطی - استاد دانشکده الهیات دمشق - در دلالت حدیث غدیر بر خلافت بلافصل امام ، خدشه کرد و گفت : مقصود از «مولی» ، «محب و ناصر» است . وقتی نوبت سخن گفتن به جناب آقای واعظزاده رسید ، ایشان در رد سخنان وی چنین گفت : آنان که «مولا» را به «اولی» تفسیر می نمایند ، بر صدر حدیث تکیه کرده و آن را گواه بر تفسیر به «اولی» می گیرند ، یعنی همان جمله «الست اولی بکم من انفسکم»

مجله هفت آسمان شماره ۱۱ : ۱۰ ، مقاله : تقریب در چشم انداز پایه گذاران آن .